



مزرعه گردشگری ایران را مدیریت می کنند

اشت عشق

چرا زندگی روستایی؟

هم علی و هم محبوبه بزرگ شده شهر هستند و تا پیش از آشنایی با هم سابقه زندگی در روستا را نداشتند اما عشق آنها به طبیعت و زندگی در روستا و در دل مزرعه باعث شد دل از شهر و دغدغه هایش بکنند و سادگی روستا و مزرعه را به زندگی پر زرق و برق شهر ترجیح دهند. علی همین طور می گوید: «علاوه بر این، با ازدواجمان، مکمل هم شدیم و با عشق و انرژی ای که به هم می دادیم، باعث شد اینجا ماندگار شویم. آن زمان، اینجا فقط یک خانه کوچک داشتیم که حالا دفتر پذیرش مجموعه شده است. آن سالی که اینجا را می ساختیم، خودم و همسر من از کف دره ماسه می آوردیم و سیمان می خریدیم و خودمان بلوک می زدیم و دیوار کشی می کردیم. حتی به این فکر نکرده بودیم دیوارها را صاف بکشیم و بسازیم. همه چیز اینجا کج و کوله است.

عده ای به اینجا می گویند «مزرعه کج و کوله». او در ادامه از سختی هایی که برای این مزرعه کشیده اند، می گوید: «حتی من و همسر من در شب های زمستان در چاه آب کار می کردیم و در عمق ۳۰-۴۰ متری چاه می کندیم تا آب بیشتری داشته باشیم که با آن بتوانیم مزرعه را آباد کنیم. قدم به قدم کار کردیم. سال های اول آن قدر اینجا زحمت کشیده بودیم که دست هایمان اگزما شده بود. ما هر چه اینجا کار کردیم، با دسترنج خودمان بود و همان پول های کمی که از گردشگری به دست می آوردیم و اینجا را آباد می کردیم». علی هم مانند محبوبه از راهی که با همه مشقت هایش طی کرده، راضی است و هرگز پشیمان نشده است.



سازگاری با طبیعت

علی که حالا تمام آن روزهای سخت اما شیرین را در ذهنش مرور می کند، ادامه می دهد: «آن روزها اینجا ناامنی های زیادی داشتیم که با همه آنها مقابله کردیم. حیات وحش اینجا با ما کنار آمدند. بارها شده بود گرگ ها و حتی عقاب های منطقه به ما حمله می کردند اما به مرور توانستیم به زندگی کنارشان عادت کنیم. یک اقلیم بسیار وحشی اینجا بود؛ شما تصور کنید درختی را که می کاشتیم، همان شب خرگوش ساقه آن را می خورد و از بین می برد و مدام باید با طبیعت کنار می آمدیم؛ هم این که آنها را از بین ببریم و هم این که بتوانیم از تراق و اقتصادمان هم پابرجا باشیم.» به ساعت ناهار نزدیک می شویم و همه هم گردشگران بیشتری می شود.

هنوز صدای بی سیم ها شنیده می شود که کارکنان مشغول هماهنگی هستند. آفتاب هنوز بی امان می تابد اما گاهی باد زورش بیشتر است. محبوبه هم که همان لبخند پرانرژی در طول مصاحبه روی لبانش هست، در تأیید حرف های علی ادامه می دهد: «زندگی اینجا خیلی خاص بود. اوایل زندگی مان بود و امنیت نداشتیم و برخی ها وقتی متوجه شده بودند ما به تازگی اینجا ساکن شده ایم، روی سقف خانه مان سنگ می انداختند که ما را فراری دهند یا حتی می خواستند گاوهایمان را بزدند، چون سابقه دزدی گاو در منطقه بود و دیگر نمی توانستیم کوه برویم، با همسر من پیاده روی های شبانه داشتیم و حتی شده بود چند باری گرگ های خاکستری بزرگ دیده بودیم که البته با ما کاری نداشتند، چون سیر بودند.»



حال بچه ها، حالمان را خوب می کند

علی و محبوبه به واسطه علاقه ای که به طبیعت و گردشگری دارند، همیشه دوست داشتند در ایران هم یک مزرعه گردشگری وجود داشت. تاکنون هیچ نمونه کاملی از یک مزرعه کامل گردشگری در ایران وجود نداشته و مزرعه گردشگری خورشید اولین نمونه در کشور است. به گفته محبوبه، «ما در این مزرعه که با همفکری همدیگر راه اندازی کردیم، پایه مزرعه را روی کاهگل و شیشه گذاشته ایم. شیشه از جهت این که دید داشته باشد و همه جا را ببینند و کاهگل هم از آن جهت که انرژی طبیعی وجود داشته باشد.» او ادامه می دهد: «بیشتر انگیزه ما بچه ها بودند. ما هیچ وقت فرصت نکردیم خودمان بچه داشته باشیم چون دائم در سفر یا مزرعه هستیم. اما با این حال، همیشه نگران بچه های کشور بوده و هستیم. چون وقتی می بینم بچه های کوچک مدام سرشان در گوشی و تبلت است و با طبیعت آشنا نیستند و حتی پدر و مادرها بین فرزندانشان با طبیعت فاصله می اندازند، ناراحت می شوم. مدام مراقب هستم که به حیوانات دست نزنند و آنها را لمس نکنند و مدام با دستمال مرطوب دنبالشان هستند تا دست هایشان را تمیز کنند. این فرهنگ سازی هایی که برای بچه ها می شود، خیلی برایم لذت بخش است.» محبوبه از حال خوبی که از گردشگران می گیرد، حرف می زند و می گوید: «علاوه بر این که عشق به حیوانات و طبیعت به ما انرژی می دهد، حال خوب آنها به ما هم حال خوبی می دهد. حس و حال بچه ها خیلی به ما انرژی می دهد.»

در جست و جوی آرامش

محبوبه ۲۵ ساله بود که زندگی شهری را رها کرد و سختی های زندگی در محیطی روستایی و بدون امکانات را پذیرفت تا به آرامشی که اینجا است، برسد. به گفته خودش، ماشین عروسمان یک جیب آهوی نخودی رنگ و گل زده بود و مستقیم از مراسم عروسی آمدیم اینجا. کلا مراسم عروسی مان خیلی باصفا و ساده برگزار شد. ما از همان اول زندگی مان سعی کردیم پایه های زندگی را روی سادگی بگذاریم و دوست نداریم خودمان را درگیر تجملات کنیم و کلا از زندگی پر زرق و برق لذت نمی بریم. من حتی بیشتر چیزیه ام را هم باز نکردم و در تهران ماند و فقط وسایلی را که نیاز داشتیم با خودم به اینجا آورده ام.

حتی آمدند و روم می گفت و بواب می دید خیلی نگران بود و من را می کرد که بات نیستند، یگری به او

آگهی مفقودی

مدرک فارغ التحصیلی اینجناب غلامرضا سپاه پور، نام پدر غلامعلی، شماره شناسنامه ۲۴۶۵۵، رشته کارشناسی پیوسته مدیریت دولتی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، تاریخ فراغت ۷۶/۱۱/۳۰ مفقود گردیده و فاقد اعتبار می باشد.